



## بررسی مؤلفه‌های ابرانسان نیچه در نمایشنامه دود و اوریا نوشته عباس نعلبندیان

محمد اکسیر<sup>۱</sup>

## چکیده

عباس نعلبندیان گفت‌وگوهای منظم و منطقی خود را با چاشنی سیاست، فلسفه و موضوعات متعدد دیگر همراه می‌کند و بحث خود درباره سراب حقیقت را در قالب بیانات شاعرانه و ادبی ارائه می‌دهد. اگرچه نعلبندیان تحت تأثیر فلاسفه و نمایشنامه‌نویسان غربی قرار داشته، به‌خوبی توانسته است این تأثیرات را بومی‌سازی کند. خواندن *دود و اوریا* از دیدگاه ابرانسان نیچه نشان می‌دهد که نعلبندیان از آن، هم به‌عنوان جهشی ایدئولوژیک و هم به‌عنوان عنصری ساختاری در سازماندهی کار خود استفاده می‌کند. هدف این مقاله تأکید بر اهمیت خواندن *دود و اوریا* در چهارچوب فلسفه نیچه و بررسی نقشی است که اندیشه نیچه در این نمایشنامه بازی می‌کند؛ از این‌رو، روش مطالعه، ادبیات تطبیقی در قالب مطالعات بینارشته‌ای است. به‌طور خاص، این پژوهش به دنبال ارائه راه‌هایی است که از طریق آن‌ها بتوان نشان داد که ایده نیچه به درک جدیدی از شخصیت اصلی *دود و اوریا* و شکل هنری نمایشنامه کمک می‌کند؛ به‌علاوه، چگونه این درک به شناخت بهتری از نعلبندیان، هم به‌عنوان یک هنرمند و هم به‌عنوان یک فرد، منجر می‌شود. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که چگونه نعلبندیان با استفاده از تفکر نیچه، مفهوم ابرانسان را در نمایشنامه *دود و اوریا* خلق و بومی‌سازی کرده و به غنای ادب فارسی افزوده است.

واژه‌های کلیدی: مطالعات بینارشته‌ای، نیچه، ابرانسان، عباس نعلبندیان، *دود و اوریا*

۱. دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران  
Mohammad.Exir@iau.ac.ir

ارجاع به این مقاله:  
محمد اکسیر. بررسی مؤلفه‌های ابرانسان نیچه در نمایشنامه دود و اوریا نوشته عباس نعلبندیان. مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی، ۳، ۲، ۱۴۰۲، ۱۲۱-۱۴۸. doi: 10.22077/ISLAH.2023.5927.1197



Copyright: © 2023 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

## مقدمه

ارتباط فلسفه و ادبیات در مطالعات میان‌رشته‌ای، به دلیل تأثیرگذاری فلسفه بر ادبیات و برعکس، بسیار مهم است. فلسفه به‌عنوان یک علم انتزاعی، به بررسی مفاهیم و اصول پایه‌ای زندگی و جامعه می‌پردازد؛ درحالی‌که ادبیات به‌عنوان یک هنر تجسمی، با استفاده از زبان و کلمات، داستان‌های خلاقانه را روایت می‌کند. درواقع، ادبیات با استفاده از آثار خلاقانه، به بیان ایده‌های فلسفی کمک می‌کند. یکی از جاذبه‌های پژوهش‌های ادبیات تطبیقی برای تطبیق‌گرایان، بررسی ارتباط ادبیات با سایر علوم، از جمله فلسفه است؛ چراکه «فلسفه پاسخی است به پرسش‌های بنیادین انسان و جست‌وجویی است برای یافتن حقیقت» (اکبری بیرق و اسدیان ۱۳۹۰: ۴). اساس این نوع پژوهش‌ها بر مطالعات میان‌رشته‌ای استوار است. دانش بینارشته‌ای از ضرورت‌های جوامع امروزی برای پاسخ به مسائلی است که نمی‌توان با یک علم یا رشته به آن‌ها پرداخت. دانش علمی در طیف وسیعی از رشته‌ها پیشرفت کرده است؛ محققان به‌طور فزاینده‌ای از ضرورت پیوند رشته‌ها برای پاسخ‌گویی کامل‌تر به سؤالات مهم، یا تسهیل کاربرد دانش در زمینه‌ای خاص آگاه شده‌اند. از نظر کلین و نیوول<sup>۱</sup>، مطالعات میان‌رشته‌ای شامل فرایند پاسخ به پرسش، حل مسئله یا پرداختن به موضوعی گسترده یا پیچیده است که یک رشته یا حرفه قادر نیست به‌قدر کفایت به آن بپردازد. مطالعات میان‌رشته‌ای از دیدگاه‌های مختلفی بهره می‌برد و با ایجاد دیدگاهی جامع‌تر، امکان پیوند بین بینش‌ها را فراهم می‌آورد (Klein and Newell 1998: 393-394).

نظر به تأثیرات فلسفه فردریش نیچه<sup>۲</sup> (۱۸۴۴-۱۹۰۰) در قرن بیستم، مطالعات بسیار زیادی در زمینه تأثیرات آثار وی بر هنر، فلسفه هنر، فلسفه تاریخ، فلسفه سیاسی و... صورت گرفته است. نیچه در ایران از محبوبیت زیادی برخوردار است و تقریباً تمام آثارش به فارسی ترجمه شده است. از میان نظریات و تفکرات مختلف نیچه، مفهوم اوبرمانش یا ابرمرد، ارتباط نزدیکی با ادبیات دارد؛ زیرا او معتقد بود قدرت خلاق فرد برای توسعه شکلی جدید و بالاتر از بشریت ضروری است. نویسندگان مختلفی از جمله فریدریش دورنمات<sup>۳</sup>، توماس مان<sup>۴</sup>، آیین رنده<sup>۵</sup> و... از مفهوم ابرانسان نیچه به‌عنوان الگویی برای شخصیت‌های آثار خود استفاده کرده‌اند. همچنین در برخی موارد، این مفهوم به‌عنوان الگویی برای تحلیل رفتار و

1. Klein and Newell
2. Friedrich Nietzsche
3. Friedrich Dürrenmatt
4. Paul Thomas Mann
5. Ayn Rand

روابط اجتماعی نیز مورد استفاده قرار گرفته است. نیچه نیز آثار ادبی را به‌عنوان وسیله‌ای برای بیان این قدرت خلاق می‌دید و باور داشت که آثار بزرگ ادبی می‌توانند فرد را برای رسیدن به عظمت و فراتر رفتن از محدودیت‌های خود الهام بخشند. از نظر او، اوبرمانش شخصیتی بود که والاترین آرمان‌های بالقوه انسانی را نمایش می‌داد و می‌توانست دیگران را برای دستیابی به دستاوردهای مشابه ترغیب کند؛ در نتیجه، نیچه ادبیات را ابزاری مهم برای شکل‌دادن فرهنگ بشری و ارتقای تعالی فردی می‌دانست.

نمایشنامه داود و اوریا، یکی از آثار مهم در حوزه نمایشنامه‌نویسی فارسی است که در آن به داستان پادشاه داود و سربازش اوریا پرداخته شده است. این نمایشنامه، به‌عنوان اثری هنری، موضوعات مختلفی، از جمله مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی را شامل می‌شود که راه را برای مطالعه بینارشته‌ای باز می‌کند. برخلاف دیدگاه‌های معروف کلاسیک، نظام فلسفی نیچه بر پایه «میل به قدرت» استوار است. او باور داشت که انسان باید خود را به‌عنوان یک ابرانسان در نظر بگیرد و به جای تلاش برای رسیدن به فضایل، باید به دنبال تقویت قدرت خود باشد. در واقع، نیچه معتقد بود انسان باید خود را به‌عنوان یک خالق در نظر بگیرد و قادر باشد تمام محدودیت‌های جامعه خود را از میان بردارد. با توجه به این دیدگاه، می‌توان نمایشنامه داود و اوریا را در قالب یک پاسخ هنرمندانه به فلسفه نیچه در نظر گرفت. در این نمایشنامه، داستان پیامبر داود و سربازش اوریا به‌عنوان یک الگوی طلایی برای آزادی فردی و خلاقیت خلق شده است. با تأکید بر قدرت و خلاقیت انسان، نمایشنامه داود و اوریا این ویژگی‌ها را به‌عنوان ضروریات رهایی از محدودیت‌های جامعه، مورد تأکید قرار داده است.

## هدف

هدف این مقاله تأکید بر اهمیت خواندن نمایشنامه داود و اوریا براساس فلسفه نیچه و بررسی نقشی است که اندیشه نیچه در این نمایشنامه بازی می‌کند. بر این اساس، واکاوی نمایشنامه داود و اوریا در این مطالعه با رویکرد ادبیات تطبیقی در قالب مطالعه بینارشته‌ای صورت می‌گیرد.

## اهمیت و محدوده پژوهش

ادبیات تطبیقی دانشی است که به بررسی ارتباطات و تعاملات ادبی بین فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف می‌پردازد. مطالعات بینارشته‌ای در ادبیات تطبیقی به مطالعه ادبیات در ارتباط با سایر رشته‌های علوم، به‌ویژه در علوم انسانی یا

علوم اجتماعی، از جمله فلسفه، روان‌شناسی، موسیقی، هنر، فیلم و غیره اشاره دارد؛ از این رو، مطالعات بینارشته‌ای چشم‌انداز عمیق‌تر و وسیع‌تری را برای پژوهشگر فراهم می‌آورد.

این مقاله با رویکردی بینارشته‌ای به بررسی و کاربرد مفهومی فلسفی در نمایشنامه می‌پردازد. برای این منظور، فیلسوفی شاخص از غرب، نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) و نمایشنامه‌نویسی خلاق از ایران، عباس نعلبندیان (۱۳۶۸-۱۳۲۶) انتخاب شده‌اند. نویسنده مقاله کوشیده است چگونگی استفاده از مفهوم ابرانسان نیچه را در *دود و اوریا* نعلبندیان تحلیل کند؛ به سخن دیگر، هدف نویسنده این است که نشان دهد مفهوم فلسفی ابرانسان نیچه در نمایشنامه نیز کاربرد داشته و فیلسوف و نمایشنامه‌نویس برای نشان‌دادن کارکردی یکسان از آن بهره برده‌اند. نمایشنامه‌نویس از شخصیت و پیرنگ و فیلسوف از تبیین مفهوم ابرانسان، نتیجه‌گیری یکسانی را هدف‌گذاری کرده‌اند. نمایشنامه *دود و اوریا* (۱۳۴۵) را می‌توان براساس مفهوم فوق، مورد بررسی و تحلیل قرار داد. با وجود نبوغ ذاتی نعلبندیان در نمایشنامه‌نویسی، پژوهش‌چندانی در مورد آثارش انجام نشده و تا حدود زیادی مهجور و مغفول واقع شده است؛ البته درخصوص رویکرد ابزوردی نعلبندیان در برخی از آثارش مطالعات معدودی انجام شده؛ اما تاکنون پژوهشی درباره *دود و اوریا* صورت نگرفته است؛ دلیل انتخاب این نمایشنامه نیز همین است. اهمیت این مقاله، هم در بررسی نمایشنامه *دود و اوریا* و هم در استفاده از رویکرد بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی جهت تبیین ارتباط فلسفه نیچه و این نمایشنامه نعلبندیان است.

### پیشینه انتقادی تحقیق

درباره آثار عباس نعلبندیان پژوهش اندکی صورت گرفته است. عاطفه پاکبازنیا و جواد عاطفه (۱۳۹۲) در کتاب *دیگرانِ عباس نعلبندیان*، چهل و چهار مقاله و نوشتار درباره نعلبندیان، زندگی، شخصیت و برخی از آثار وی گردآوری کرده‌اند که هیچ‌یک به نمایشنامه *دود و اوریا* نپرداخته است. درحقیقت تاکنون هیچ پژوهشی بر روی این نمایشنامه انجام نشده است. درخصوص مفهوم ابرانسان نیچه تحلیل‌های متعددی انجام شده است که می‌توان به این موارد بسنده کرد: اکوان و ناظم (۱۳۹۲) در مقاله «معنا و مفهوم آموزه آرمان‌گونه ابرمرد در اندیشه نیچه و شاملو»، ابرمرد نیچه را هم در زمینه خصوصیات و هم از نظر کارکرد به‌عنوان ذنابه انسان معرفی کرده و معتقدند ابرمرد نیچه با بنیان‌های حاکم بر زمانه خود به مبارزه برخاسته است. در مقاله دیگری، عزیزخانی و عالمی چراغعلی (۱۳۹۲) به تناقضات و ایرادات مفهوم ابرمرد نیچه با مفاهیمی مانند نسبیت‌باوری، بنیادگریزی و ترجیح تن بر روان

در برابر تفکر دینی می‌پردازند. این مقاله ضمن تحلیل ابعاد نظریه ابرمرد نیچه، آن را از منظر دینی و عقلی مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. در مقاله دیگری با عنوان «طلوع ابرانسان در سپهر اندیشه نیچه»، علوی تبار و امامی (۱۳۹۲) به مفهوم ابرانسان نیچه و بایسته‌های او می‌پردازند. آن‌ها معتقدند که نیچه همانند طبیعی حاذق و دلسوز تلاش می‌کند انسان عصر خویش را از بحران نیست‌انگاری برهاند و افقی روشن را در مقابلش قرار دهد. او سایبولسکا<sup>۱</sup> (۲۰۱۵) در مقاله خود با عنوان «ابرمرد نیچه: نگاهی به پشت نقاب سختی»، جنبه دوگانه شخصیت نیچه را مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که آیا یک «ایدئال قدرت» مانند ابرمرد می‌تواند به عنوان نقابی محافظ برای شخصی با درونی حساس و پرشور عمل کند؟

### چهارچوب نظری و روش تحقیق

تحقیقات بینارشته‌ای مبنای تئوریک قوی و مشترکی ندارد؛ بلکه از ترکیب مفاهیم و روش‌های مختلف در حوزه‌های مختلف برای بررسی مسائل پیچیده و چالش‌برانگیز استفاده می‌کند. ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای<sup>۲</sup> هر دو حوزه تحقیقاتی هستند که در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ اگرچه هر کدام دارای ویژگی‌های خاص خود هستند. آلدريج<sup>۳</sup> (۱۹۱۵-۲۰۰۵) معتقد است که:

اکنون همه بر سر این موضوع توافق دارند که ادبیات تطبیقی به معنای مقایسه ادبیات قومی و ملی نیست. ادبیات تطبیقی در واقع روشی برای دستیابی به رویکردهای جدید ادبی است؛ روشی که از افق‌های تنگ و محدود مرزهای ملی، جغرافیایی، سیاسی و زبانی فراتر می‌رود تا آنجا که روابط بین ادبیات و سایر شاخه‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا را نیز دربرمی‌گیرد. ... می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی در مطالعه پدیده‌های ادبی نه تنها از مرزهای ادبیات ملی فراتر می‌رود؛ بلکه به ارتباط آن با سایر حوزه‌های فکری و هنری نیز می‌پردازد (به نقل از علوی زاده ۱۴۰۰: ۱۹۳).

در فلسفه نیچه، مفهوم ابرمرد یا ابرانسان دارای نقشی بسیار مهم است. ابرمرد نیچه بنیان‌های تثبیت‌شده جامعه را مردود می‌داند. در مقاله‌ای با عنوان «معنا و مفهوم آموزه آرمان‌گونه ابرمرد در اندیشه نیچه و شاملو» نویسندگان اظهار می‌کنند که:

نیچه به معرفی ابرانسان می‌پردازد و او را غایت راستین انسانیت معرفی می‌کند که قدرت

1. Eva Cybulska
2. Interdisciplinary Studies
3. Alfred Owen Aldridge

«نه‌گفتن» تخریبی قوی و سهمناک و «آری‌گفتن» پرنشاط و مقتدرانه دارد و تمام وجود او سرشار از عشق و شادابی و نیروهای شورآفرین و زندگی‌بخش است. نیچه درباره توضیح ابرانسان در *انسانی بسیار انسانی* چنین می‌گوید: «ابرانسان بر یک نوع انسان در اوج شکوفایی کامیابانه دلالت می‌کند که در تقابل با انسان‌های مدرن، انسان‌های خوب، مسیحیان و نیست‌انگارهای دیگر است؛ واژه‌ای است که در زبان زرتشت، «ویرانگر اخلاق» و معنایی بسیار اندیشیدنی می‌گیرد (اکوان و ناظم ۱۳۹۲: ۶۸).

### پرسش‌های تحقیق

۱. مهم‌ترین خصوصیات ابرانسان مورد نظر نیچه چیست؟
۲. عباس نعلبندیان چگونه ویژگی‌های ابرانسان نیچه را در *نمایشنامه داود و اوریا* بومی‌سازی می‌کند؟

### بحث و بررسی

#### رابطه ادبیات و فلسفه

ادبیات و فلسفه، به‌عنوان قدیمی‌ترین تلاش‌های فکری بشر، هر دو به موضوعاتی می‌پردازند که برای انسان‌ها دارای اهمیت اساسی هستند و بینش‌های مرتبط مهمی را ارائه می‌دهند. نقطه اشتراک پیوند آن‌ها، «نگرش آن‌ها به یک موضوع واحد است؛ حقیقت» (اکبری بیرق و اسدیان ۱۸). ادبیات مبتنی بر تجربه و تخیل است و جای فلسفه را نمی‌گیرد.

انگیزه‌های انتقادی و نظری خاصی در تفکر انسان وجود دارد که تنها با فلسفه برآورده می‌شود؛ اما ادبیات می‌تواند شامل مفاهیم فلسفی باشد؛ از این‌رو اغلب برای بینش‌ها و اشارات فلسفی خاص به سراغ ادبیات می‌رویم. تفکر فلسفی با تقاضای شفاف‌سازی مفهومی و سیستم‌سازی، استفاده دقیق از زبان را پیش‌فرض می‌گیرد. چنین استفاده‌ای از زبان است که ادبیات را تغذیه می‌کند. یک متن ادبی، یک موجودیت مجزا نیست؛ این شبکه گسترده‌ای از روابط متقابل است که هم‌گفتمان‌های ادبی و هم‌فلسفی را حفظ می‌کند.

به اعتقاد اکبری بیرق و اسدیان، در تاریخ فرهنگ جهانی، ارتباط بین آثار هنری و فلسفی همواره ارتباطی عمیق بوده است. آن‌ها معتقدند که تفکرات فلسفی «به شکلی عمیق و ارگانیک» در آثار ادبی انعکاس یافته‌اند. آن‌ها اضافه می‌کنند که «آثار کهن برخاسته از تفکر فلسفی غالباً واجد ماهیتی ادبی-هنری و همچنین منظوم بوده‌اند» (۴). رابطه بین فلسفه و ادبیات رابطه‌ای دیرینه است؛ چراکه «تأمل در محتوای نخستین آثار و پدیده‌های ادبی به‌درستی می‌رساند که

فلسفه همزاد ادبیات بوده است» (۴).

در مورد معنای ادبیات این ایده وجود دارد که:

ادبیات درحقیقت، نوعی فلسفه‌اگزیستانسیال است، پیش از آنکه این مکتب شکل بگیرد؛ چراکه شاعران پیش و بیش از همه به مسأله وجود انسانی پرداخته‌اند. در مکتب اگزیستانسیالیسم، فلسفه از مفاهیم صرفاً عقلی و تئوریک دور می‌شود و در آن نوعی دیدن، شهود و رویکرد به خود چیزها و تجربیات ملموس انسان، انسان دارای گوشت و پوست و استخوان، مطرح می‌شود که این همان معنای ادبیات است. ادبیات به تعبیر دیگر، فلسفه‌ای غیرسیستماتیک است (۱۹).

### عباس نعلبندیان

در دهه بیست شمسی، تحولات بزرگی در جامعه و فضای سیاسی ایران رخ داد و فضای فرهنگی نیز متأثر شد. با حضور متفکین، تبعید رضاشاه، آزادی زندانیان سیاسی، تشکیل کلوپ‌ها و سالن‌های فرهنگی، به قدرت رسیدن مصدق و آزادی مطبوعات، فضای روشنگری در سطح جامعه ایجاد شد و مردم با مفاهیم تازه‌ای مانند هنر، سیاست، ادبیات و غیره آشنا شدند. همه این‌ها موجب شد که سالن‌های نمایش از جمعیتی علاقه‌مند پر شود که تئاتر را راه خروج از جامعه خفقان‌زده به سوی آزادی، می‌دیدند. بسیاری این دهه را دوره طلایی تئاتر ایران دانسته‌اند که راه را برای بروز ایده‌های جدید و ظهور دگراندیشان فرهنگی و هنری باز کرد. در این دوران، انجمن خروس جنگی با همت غلامحسین غریب تأسیس شد و کمی بعد چهره‌هایی چون نیما یوشیج و سهراب سپهری نیز اضافه شدند. برای آن‌ها متفاوت بودن، ارزش فراوانی داشت و درحقیقت نمونه وطنی دادائیس‌های ۱۹۱۶ زوریخ و تفکرات آنارشیس‌ت-انقلابی تریستان تزارا<sup>۱</sup> بودند و با نگاه متفاوت خود، حرکت آوانگارد ادبیات و هنر را شروع و مسیر آینده متفاوتی را ریل‌گذاری کردند. تأسیس «اداره کل هنرهای زیبای کشور» با حضور استادان برجسته‌ای چون پروفیسور جرج کوئین بی<sup>۲</sup> (استاد برجسته هنرهای دراماتیک آمریکا)، و دیگران، ایران را به سمت فضایی متفاوت در هنر و هنرمندی هدایت کرد. جامعه ایران در حال گذر به صنعتی شدن است و شرایط ایجادکننده سبک‌ها و بدعت‌های ادبی و هنری نو را پشت سر گذاشته است. این شرایط جدید، تحول، آشنایی و تأثیرپذیری از نویسندگان، ایسم‌ها و مکاتب ادبی و هنری جهان را تسهیل می‌کند و هنرمندان ایرانی در تطبیق و بومی‌سازی آن با شرایط کشور خود تلاش می‌کنند.

1. Tristan Tzara
2. George Queenby

مدرنیتهٔ وطنی به هنرمندان، نویسندگان و اندیشمندان ایرانی پیشنهاد می‌دهد که گذشتهٔ خود را نفی کنند و به قلمرو تازگی‌ها گام بردارند که این موجب خلق و ظهور آثاری جدید با فضایی متفاوت از قواعد رایج زمانهٔ خود می‌شود. آثار آن‌ها مسیر جریان‌سازی و ایجاد حرکتی نو را هموار می‌کند. با توجه به نوسانات مناسباتی و شرایط سیاسی و اقتصادی، همهٔ این‌ها بستر را برای بروز طغیان و آنارشیسیم فکری فراهم می‌کند. آثار آوانگارد ایران در چنین زمانه‌ای و در پاسخ به پرسش‌های فراوان و عصیان‌های بنیادین ضد ناهنجاری‌های اجتماعی ظهور می‌کنند.

با آغاز دههٔ ۱۳۴۰ شمسی، ترجمهٔ آثار چخوف<sup>۱</sup>، بکت<sup>۲</sup>، پینتر<sup>۳</sup>، یونسکو<sup>۴</sup> و مانند این‌ها پررونق شد و نمایشنامه‌نویسی ایران به سرعت متحول و «مدرنیسمی از نوع رئالیستی، اگزیستانسیالیستی و ابزورد غربی» را تجربه کرد. این دگرگونی در آثار نویسندگانی چون ساعدی، رادی، مکی، نویدی، حکیم رابط، یلفانی و در شکل آوانگارد آن، به‌ویژه در آثار فرسی و نعلبندیان صورت گرفت (Exir and Anushiravani 2020: 134-135). نعلبندیان از جملهٔ نویسندگان و مترجمین برجستهٔ ایران است که طغیانی اگزیستانسیالیستی همراه با کارکردی ابزورد را به نمایش می‌گذارد. او مفاهیمی بحث‌برانگیز را با خلاقیتی بی‌نظیر ارائه می‌کند. او وجوه بینامتنی را ایجاد می‌کند و به شخصیت‌های تاریخی، عرفانی و اسطوره‌ای می‌پردازد تا به عمق و غنای بیشتر آثار خود کمک کند. نعلبندیان از تلمیحات، بینامتنیت و زبان‌های عرفانی، اسطوره‌ای، تاریخی، محاوره‌ای استفاده می‌کند تا لایه‌های مختلفی را در آثارش ایجاد کند و بدین‌وسیله خواننده را به تعمق بیشتر وادارد.

اشارات فرامتنی نعلبندیان به محمد مصدق در نمایشنامه‌های پژوهشی... و اگر فاست... نشان از تأثیرپذیری وی از «گفتمان‌های سیاسی مبارزات ملی و کودتای ۱۳۳۲» و فضای پس از آن دارد (امجد ۱۳۹۸: ۳۱). او اضافه می‌کند که وقایع پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و نیز اتفاقاتی نظیر مرگ پی‌درپی چهره‌هایی تأثیرگذار در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و روشنفکری (محمد مصدق و فروغ فرخ‌زاد در ۱۳۴۵، غلامرضا تختی در ۱۳۴۶، صمد بهرنگی در ۱۳۴۷ و جلال آل‌احمد در ۱۳۴۸) موجب بروز «بهت اجتماعی» و «افسردگی سیاسی» شد (۳۳-۳۲). هر یک از این شخصیت‌ها در زمینهٔ فعالیت خود (سیاست، شعر و ادبیات، ورزش، داستان‌نویسی و...) نقش یک قهرمان یا ابرانسان را ایفا کردند که بر درک نعلبندیان از مفهوم ابرانسان به‌طور

1. Chekhov
2. Beckett
3. Pinter
4. Ionesco



مستقیم یا غیرمستقیم تأثیرگذار بوده‌اند.

در برابر چنین شرایط و فضایی، نویسنده‌ای خلّاق به نام عباس نعلبندیان دست به قلم می‌برد و طغیان اندیشه و دیدگاه تند انتقادی خود را در آثارش ارائه می‌کند. در دفترهای *تئاتر*، به این نکته اشاره می‌شود که متن نمایشنامه‌های نعلبندیان «تابعی از... فضای فکری زمانه» (عبیدی ۱۳۹۸: ۱۱۱) خودش است. فضایی که نویسنده آوانگاردی چون نعلبندیان در آن فعالیت می‌کند، زمینه را برای عصیان و طغیان اگزستانسیالیستی وی فراهم می‌آورد که البته خود می‌تواند نتیجه تأثیر افکار و عقاید متفکرانی چون سارتر، هایدگر، کامو، نیچه و غیره بر ادبیات معاصر ایران باشد. شاید نفی ماوراءالطبیعه دلیل تحسین نیچه توسط نعلبندیان باشد.

یکی از مواردی که دیدگاه‌های نعلبندیان و نیچه را به هم نزدیک می‌کند، نگاه انتقادی به سنت‌ها و گذشته است. نعلبندیان در تمامی آثار خود زبان کلاسیک را به چالش می‌کشد و زبان فارسی امروزی را جایگزین می‌کند. او نیز مانند نیچه ساختار دستوری حاکم بر جامعه و به‌خصوص فضای هنری آن را برنمی‌تابد؛ از این‌رو، در تمام آثارش از متونی آوانگارد و پیشرو استفاده می‌کند.

مانند ابرانسان نیچه که شخصیتی عصیان‌گر و لذت‌ها و عشق‌های نامتعارف دارد، نعلبندیان نیز شخصیت‌هایی خلق می‌کند که شباهت‌های زیادی با ابرانسان نیچه دارند. از دیگر تأثیرات اندیشه نیچه بر نعلبندیان می‌توان به مسئله زوال ایمان مذهبی اشاره کرد که در اندیشه نیچه به صورت «مرگ خدا» و در آثار نعلبندیان به شکل پذیرش ملال‌آوردن هستی، پوچی زندگی و فقدان معنا در آن، نمود پیدا می‌کند؛ از این‌رو است که در بیشتر آثار نعلبندیان، درون‌مایه مرگ، فناپذیری و زوال اخلاق هستی تکرار می‌شود.

## نیچه در ایران

در حدود یکصد و پنجاه سال اخیر، شاید هیچ فیلسوفی در جهان به اندازه فردریش نیچه مهم و تأثیرگذار نبوده است. متفکران مختلفی چون هایدگر، فروید، آندره ژید، سارتر و کامو از نیچه تأثیر مستقیم پذیرفته‌اند. او شرایط زمان خود را مورد نقد قرار می‌دهد. نیچه منتقد مسیحیت است؛ چرا که از نظر او موجب تشدید انحطاط فرهنگی شده است. در ایران نیز نیچه از مطرح‌ترین متفکرانی به شمار می‌آید که ترجمه و تفسیر آثار و افکارش، رواج و رونق فراوانی داشته است.

1. Sartre
2. Heidegger
3. Camus
4. André Paul Guillaume Gide

او نویسندگان و اندیشمندان فراوانی را در ایران تحت تأثیر قرار داده که مؤید تداوم عقاید وی نزد ایرانیان است. شرایط و عوامل متعدد داخلی و خارجی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی و غیره در پذیرش و ماندگاری تفکرات نیچه در میان متفکران و فرهنگ‌دوستان ایران مؤثر بوده است. افکار و نظریات نیچه در شرایطی که ایران درگیر نابسامانی‌ها و بحران‌ها بوده، برای مردم جذابیت بیشتری داشته است. حوادث و رویدادهایی مانند انقلاب اسلامی ایران، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تخریب دیوار برلین، حادثه یازده سپتامبر، حمله آمریکا به افغانستان و عراق، «شخصیت عصیانگر، چندبعدی یا آزاداندیش او» و نیز «به‌روبودن» افکار و عقاید نیچه، زمینه ظهور و پذیرش تفکراتش را فراهم آورده است (فولادوند ۱۳۸۴: ۴۹).

### مروری بر مفهوم ابرانسان نیچه

یکی از محورهای مهم تفکر و فلسفه غرب، تلاش جهت تبیین جایگاه انسان در جهان هستی است. در جریان تحول نظریه‌پردازی در مورد انسان، تعریف و مفهوم جدیدی ظهور کرد که مبنای آن اصالت اراده انسان بود؛ به عبارت دیگر، انسان اساس و مبنای حقیقت و عمل شد. افلاطون، ارسطو، کیرکگور، دکارت، کانت، نیچه و سایر فلاسفه و اندیشمندان غربی درباره انسان، جایگاه و اصالتش نظریه‌پردازی کرده‌اند. تلاش نیچه در این زمینه ستودنی و غیر قابل انکار است.

### نیچه و نقد مفهوم انسانیت

نیچه مفهوم انسانیت پیش از خود را به چالش می‌کشد و نقد می‌کند. او تلاش می‌کند بستر مناسب برای خلق انسان مطلوب خویش- ابرمرد- را ایجاد کند. با طرح مفهوم «مرگ خدا»، نیچه بر «بی‌ارزش شدن ارزش‌ها» تأکید می‌کند و «به‌طور کلی، فرهنگ معاصر خود، و به‌طور خاص‌تر مسیحیت و آموزه‌های آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد» (اکوان و ناظم ۷).

درحقیقت، ابرمرد «همان جانشینی است که پس از مرگ خدا، نیچه بر جای خالی خدای فقید می‌نشاند؛ البته نه دوباره الوهیتی ماورائی و فرازمینی؛ بل خدایگانی درخور زمین و اقتضائات زمینی» (علوی تبار و امامی: ۷۸). به عقیده اکوان و ناظم، نیچه هم زاهد خلوت‌نشین که دنباله‌رو ارزش‌های کهن است را مردود و منفور می‌داند و هم انسان واپسین را به‌عنوان انسانی خنثی معرفی می‌کند که نه

1. kierkegaard
2. Descartes
3. Kant

قدرت «نه‌گفتن» دارد و نه قدرت «آری‌گفتن» و مانند حیوان براساس امیال غریزی و سطحی زندگی می‌کند و هویت خاصی ندارد» (۸). نیچه انسان‌های برتر را نیز نقد می‌کند زیرا چنین انسان‌هایی «نمی‌توانند آفریننده باشند و با وجود اراده نفی‌کننده، اما به‌طورکامل ارزش‌ها را ویران نمی‌کنند و تنها آن را مسخ می‌کنند» (۸).

نیچه معتقد است که دین آزادی، خلاقیت و توانایی‌های انسان را سرکوب و او را به ایمان وابسته می‌کند که او آن را ساختگی و فریبنده تعبیر می‌کند. او دین مسیحیت را متهم می‌کند که تا آنجا که به ایمان بستگی دارد، علیه اعمال قدرت انسان کار می‌کند. او همچنین تمدن اروپا که مبتنی بر ایمان و مفهوم مسیحی خداست را تقبیح می‌کند. نیچه منتقد دین مسیحی و اخلاق سنتی است؛ زیرا معتقد است که این‌ها مانع رشد انسان هستند. علاوه بر این، او معتقد است که «اخلاق مسیحی باعث می‌شود انسان در برابر چالش‌های زندگی ضعیف و درمانده به‌نظر برسد و او را به فراتر از آن-دنیای واقعی یا بهشتی- که اکنون مشخص شده داستانی بیش نیست» (۲۰۰۵: ۱۷۱) امیدوار می‌کند؛ در نتیجه او طرفدار لغو آرمان‌های اخلاقی مذهبی مسیحی است تا زمینه ظهور انسانیتی والاتر- ابرمرد- و انسانی را فراهم آورد که خلاقیت، آزادی و اقتدار خود را در حل مشکلات اعمال می‌کند. همچنین باید اضافه کرد که:

نیچه، تولد ابرمرد را به سپری کردن «دگردیسی سه‌گانه» وابسته می‌داند که در آن، انسان در مرحله نخست، اطاعت‌گر است؛ در مرحله دوم، در برابر بایدها و نبایدها یا همان ارزش‌های حاکم بر جامعه می‌ایستد؛ سپس در مرحله سوم به معصومیت کودکانه و طبیعت غریزی خویش بازمی‌گردد (رهبر و سلگی ۱۳۸۹: ۱۷۳).

نیچه ضد ایدئال ابرمرد را در برابر آرمان اخلاق، برابری و پیشرفت مسیحیت قرار می‌دهد. مسلماً، اگر باید بر دوران مدرن که وی آن را انحطاط‌آمیز می‌داند، غلبه کرد، ارزیابی مجدد ارزش‌های مسیحیت برای ابرمرد ضروری است. به همین دلیل است که وی معتقد است «انسان چیزی است که بر او چیره می‌باید شد» (نیچه ۱۳۸۷: ۲۲) تا زمینه را برای ظهور ابرمرد فراهم کند. اکنون این سؤال پیش می‌آید که ابرانسان نیچه دارای چه خصوصیتی است که نیچه او را تا حد خدا تعالی می‌بخشد؟

### نیچه و مفهوم اوبرمانش

واژه اوبرمانش، ابتدا در سال ۱۸۸۳ توسط فردریش نیچه مورد استفاده قرار گرفت. قرار بود اوبرمانش انسان ایدئال آینده و هدف نهایی برای بشریت باشد. وقتی این مفهوم به انگلیسی ترجمه شد، ابتدا فراتر از انسان و بعداً سوپرمن نامیده

شد. نیچه از طریق پیامبر زرتشت، تفسیر خود از مدرنیته منحنی و پوچ‌گرا را ارائه می‌کند. زرتشت خبر از مرگ انسان مدرن و ظهور انسانی جدید، اوبرمانش، می‌دهد که از استبداد عقل آزاد شده است. اندیشه نیچه پاسخی علیه جهان مسیحی و سلسله‌مراتب آن است. از نظر وی، نیهیلیسمیک روند اصلی در عصر مدرن است که نتیجه ارزش‌زدایی از ارزش‌ها توسط مسیحیت است. ابرانسان مفهوم کلیدی ایده نیچه در مورد ارزیابی مجدد ارزش‌هاست.

مفهوم ابرمرد، ابرانسان یا اوبرمانش نیچه یکی از عالی‌ترین اصول توسعه بشریت است که درحقیقت، تأیید توانایی و خلاقیت کامل انسان است. به‌علاوه، تصدیق سرنوشت لذت‌بخش یا دردناک فرد است. این به معنی «بله» گفتن به زندگی است نه «نه» گفتن به چالش‌های آن. نیچه مفهوم ابرمرد را به‌عنوان نقدی بر دین، اخلاق و بحران مدرنیته و نیز اکسیری برای معضلات اجتماعی زمان خود مطرح می‌کند. این مفهوم، کاربرد ایمان در جنبه‌های عملی زندگی را مردود می‌داند.

برای درک جامع‌تر ایده نیچه در مورد ابرانسان، شایسته است برخی از ویژگی‌های احتمالی ابرانسان به‌صورت واضح بیان شود. همان‌طور که قبلاً گفته شد، نیچه ابرانسان را فردی می‌داند که مشتاق است همه چیز را برای پیشرفت بشر به خطر اندازد، که این در تقابل با انسانی است که تنها آسایش خود را می‌خواهد و توانایی ایجاد چیزی فراتر از خود را ندارد؛ بنابراین ابرانسان کسی است که خود می‌تواند ارزش‌های مدنظرش را تعیین کند. درواقع براساس این مبانی است که می‌توانیم ادعا کنیم ابرانسان ویژگی‌های زیر را دارد.

### ابرانسان فراتر از خیر و شر

نیچه ابرانسان را فردی برتر از خیر و شر معمولی معرفی می‌کند. این به‌خاطر علاقه دیونوسی اوست که باعث می‌شود غریزه را براساس عقل، سیستم‌های ارزشی طبیعی را بر مبنای سیستم‌های ارزشی طراحی شده، تصور کند. انسان می‌تواند با پیروی از غریزه تمایل به آزادی یا میل به قدرت، از ایده خیر و شر فراتر رود. بدین ترتیب، آن‌ها تبدیل به یک ابرانسان، یک خالق نه یک موجود خواهند شد. پاسخ نیچه به این پرسش‌ها قابل تأمل است: «چه چیزی خوب است؟ هر چیزی که احساس قدرت، میل به قدرت، و خود قدرت را در انسان افزایش دهد. چه چیزی بد است؟ هر چیزی که از ضعف ناشی شود. شادی چیست؟ احساس افزایش قدرت، غلبه بر مقاومت...» (۱۹۲۴: ۲).

### ابرانسان به‌عنوان خالق ارزش‌های جدید

نیچه معتقد است که ظهور ابرانسان تغییراتی مانند تغییر ارزش‌ها را ایجاد می‌کند. این بدان معناست که ابرمرد همه ارزش‌های سنتی یا تثبیت‌شده‌ای که جامعه و مسیحیت بر بشریت قرار داده است را رد می‌کند و بنابراین ارزش خود را ایجاد می‌کند. نیچه معتقد است که ابرمرد نمی‌تواند ظهور کند؛ مگر اینکه افراد برتر شهامت این را داشته باشند که همه ارزش‌ها را متحول کنند؛ ارزش‌های قدیمی، به‌ویژه ارزش‌های مسیحیت را درهم شکنند و با استفاده از زندگی و قدرت فراوان خود ارزش‌های جدیدی خلق کنند (Copleston 1963: 415). به این دلیل است که نیچه در چنین گفت زرتشت، ابرمرد را به‌عنوان نمادی از تمامیت، خلاقیت، یکپارچگی و نوزایی معرفی می‌کند که خالق ارزش‌های مفهوم انسان است.

### ابرانسان به‌عنوان خالق والاترین اصول اخلاقی

ابرمرد به دنبال لغو اخلاق برده‌واری است که پیش‌فرض آن، دوگانه اخلاقی خیر و شر است. این به این دلیل است که نیچه مفهوم ارزش‌های سنتی عینی را مردود می‌داند:

از نظر او، ارزش‌های سنتی متعلق به بردگان است. به باور او، اکثر مردم مانند بردگان زندگی می‌کنند، نیاز به استانداردهای اخلاقی دارند و نمی‌توانند حرکت زندگی که میل به قدرت است را دنبال کنند. مسیحیت حافظ این ارزش‌های سنتی است. نیچه نفرت عمیقی نسبت به توصیه‌های عیسی مسیح در یکی از خطبه‌هایش داشت: «خوشا به حال فقرا، متواضعان، کسانی که گریه می‌کنند...» و آن‌ها را با این جمله جایگزین کرد: «خوشا به حال آن‌ها که صاحب قدرت هستند، آن‌ها که می‌خندند...» (Mercier 2002: 92).

در مقابل اصول اخلاقی بردگان، نیچه اصول اخلاقی سروران را پیشنهاد می‌کند که ارزش‌های خود را ایجاد می‌کنند و از هیچ قانون دیگری جز اراده خود برای قدرت پیروی نمی‌کنند:

آن‌ها برای دیگران قانون وضع می‌کنند و اراده خود را به زور تحمیل می‌کنند. در نتیجه آن‌ها افرادی تنها هستند که مورد نفرت دیگرانند و جان آن‌ها دائماً در خطر است؛ اما این مهم نیست: مهم پیروزی است، به هر قیمتی که باشد (۹۳).

### ابرانسان به عنوان غصب‌کننده قدرت

ابرانسان را می‌توان به‌عنوان غصب‌کننده قدرت در نظر گرفت؛ زیرا نیچه که خود را از اصول اخلاق سنتی جدا می‌کند، معتقد است که خدا مرده است و ناخواسته ابرمرد را به‌عنوان جایگزینی برای خدا مطرح می‌کند؛ بنابراین، ابرانسان

در اینجا با مقابله با ارزش‌های متعارف یا تثبیت‌شده که به دستورات الهی مرتبط هستند، جای خدا را اشغال می‌کند و ارزش مورد نظر خود را به‌عنوان ارزشی برتر و با معنای انسانی بنا می‌نهد.

علاوه بر این، منظور نیچه از مفهوم مرگ خدا این نیست که خداوند، که ذاتی ابدی و لایزال دارد، می‌میرد؛ چراکه آن چیزی که ابدی است، نه به وجود می‌آید و نه از بین می‌رود. منظور نیچه از مرگ خدا، مرگ اعتقاد ما به خداست؛ بنابراین اگر ما اعتقاد خود را به خدا از دست داده‌ایم، به این معنی است که به اصول اخلاقی مسیحی و سنتی باور نداریم. دلیل شهرت ادعای نیچه نیز همین است که از دست دادن اعتقاد به خدا باعث می‌شود بشریت بتواند وابستگی کودکانه به خدا را از دست بدهد. انسان‌ها اکنون باید خود این شجاعت را پیدا کنند که در دنیایی بدون خدا، خدا شوند:

بزرگ‌ترین نیاز تمدن این است که فرد جدیدی را پرورش دهد، ابرمردی سخت، قوی و شجاع که از نظر فکری و اخلاقی مستقل باشد. چنین افرادی صفحات سنگی که قوانین اخلاقی یهودی-مسیحی روی آن‌ها حک شده، قوانین اخلاقی قدیمی و انکارکننده زندگی که توده مردم هنوز برده آن‌ها هستند را می‌شکنند. تنها اصل اخلاقی ابرمرد تأیید و تصریح نوعی از زندگی است که در آن انسان قدرتمند، خلاق، شاد و آزاد است (Lavine 1984: 325).

به علاوه، ابرمرد نیچه:

در نتیجه فرورفتن به حیوانیت و سپس فرارفتن از انسانیت حاصل می‌شود. اما شکل‌گیری ابرمرد حاصل نوع خاص نگاه انسان به خدا، جهان و خود است. انسان مورد نظر نیچه قدرت را به جای حقیقت می‌نشانند، با متافیزیک سرجدال دارد، تن را بر روان ترجیح می‌دهد، بنیادگرای است و اخلاق سروری را بر اخلاق بندگی ترجیح می‌دهد (عزیزخانی و عالمی چراغعلی: ۱۳۷).

ابرمرد نیچه شخصیتی پیچیده است که اقتداری خودجوش و شخصی-نه مطلوب یا نهادینه‌شده- را اعمال می‌کند؛ او به دنبال جمع‌کردن پیروانی برای خود نیست. ابرانسان صرفاً باهوش نیست؛ بلکه دارای نوعی خرد است که فراتر از خرد انسانی متعارف است. به‌طور کلی، او برمانش شخصیتی پسانسانی است که قادر به ایجاد معنا و ارزش است و با بالاتر و فراتر رفتن، خود را از انسان جدا می‌کند.

بین ابرانسان نیچه و ابرانسان نعلبندیان تفاوت وجود دارد. نیچه به‌عنوان یک فیلسوف، به بررسی ارزش‌ها و معناهای فلسفی و اخلاقی می‌پردازد؛ درحالی‌که نعلبندیان با توجه به تجربه شرایط و مسائل اجتماعی معاصر، بر روی مسائل سیاسی و اجتماعی تأکید می‌کند.

ارتباط بین فلسفه نیچه و افول مسیحیت در غرب یک موضوع پیچیده و مورد

بحث است. نیچه مفاهیمی را ارائه داد که به تحولات فکری و فرهنگی در غرب در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم کمک کرد. ابرانسان نیچه به بشریت تحت شرایطی اشاره دارد که از محدودیت‌های مذهبی و اخلاقی مسیحیت خارج شده است و به خود، معیارهای جدیدی برای ارزیابی زندگی و ارزش‌ها پیشنهاد می‌دهد. نیچه اعتقاد داشت که مسیحیت در غرب از شکل اصلی خود دور شده و به‌عنوان سیستم ارزشی مرکزی، قدرت خود را از دست داده است. او از این افول مسیحیت در غرب به‌عنوان یک مشکل عمده یاد می‌کرد و باور داشت که بشریت نیازمند یک ارزش‌گذاری جدید است که براساس خلاقیت فردی، قدرت شخصی و رشد فرهنگی، مستقل از محدودیت‌های مذهبی باشد.

در نظریه ابرانسان، نیچه به آزادی، استقلال و توانایی خودباوری افراد تأکید می‌کند. او معتقد بود که بشر قادر است تا به‌طور خلاقانه خود را شکل دهد و ارزشمندی خود را مستقل از اعتقادات و ارزش‌های سنتی بسنجد. نتیجه این دیدگاه، به چالش کشیدن قدرت و اعتبار مذهبی مسیحیت در غرب و تأثیرات گسترده‌ای در فکر، فرهنگ و ارزش‌های غربی بود؛ بنابراین، نظریه ابرانسان نیچه در به چالش کشیدن و نقد کردن ارزش‌ها، باورها و محدودیت‌های مسیحیت در غرب و شکل‌دهی ارزش‌های جدیدی که بر مبنای قدرت فردی، خلاقیت و رشد فرهنگی استوار هستند، کمک کرد.

اما مفهوم ابرانسان مورد استفاده نعلبندیان دلیل متفاوتی دارد. در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، ایران شاهد تحولات فرهنگی و اجتماعی مهمی بود. این دوران با ظهور جریان‌های سیاسی و فرهنگی جدید، تحولات اقتصادی و اجتماعی، تأثیرات فرهنگ غرب به‌خصوص ادبیات و نمایشنامه‌نویسی غربی و... همراه بود. این تحولات فرهنگی، بستری مناسب را برای بروز و توسعه ایده‌ها و مفاهیم نوین در هنر و ادبیات فراهم کرد. در این شرایط، نعلبندیان در نمایشنامه *داود و اوریا* به خلق مفهوم ابرانسان پرداخت.

نعلبندیان در این نمایشنامه به‌صورت استعاری و نمادین از مفاهیم مختلفی استفاده می‌کند تا به مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اشاره کند. در *داود و اوریا*، شخصیت ابرانسان نمادی از قدرت و سلطه است و نشان‌دهنده قدرت‌ها و نیروهایی است که انسان می‌تواند در دست بگیرد و از آن‌ها استفاده کند. این مفهوم می‌تواند به تلاش برخی افراد و جنبش‌ها در جامعه اشاره کند که به دنبال قدرت و تغییرات اجتماعی هستند.

استفاده نعلبندیان از مفهوم ابرانسان در *داود و اوریا* نشان از نیاز او به بیان مفهومی عمیق‌تر از انسان دارد که فراتر از ابعاد مادی و عقلی آن باشد. این

مفهوم ابرانسان، به‌نوعی نمادی است برای آرمان‌ها و ایدئال‌های بشری که فراتر از محدودیت‌های فیزیکی و روحی جامعه وجود دارند. از طریق ابرانسان، نعلبندیان به ابعاد عمیق‌تری از وجود انسانی، مسئولیت‌های انسانی و جایگاه انسان در جهان اشاره می‌کند.

به‌طور کلی، ابرانسان نیچه به دنبال پیدا کردن معنای زندگی است. او باور دارد که بشر باید خودش را به‌عنوان خالق جایگزین کند. این باورها او را به سمت تحول اجتماعی می‌کشاند؛ به بیان دیگر، ابرانسان نیچه به تحلیل قدرت و اراده شخصی می‌پردازد. در مقابل، ابرانسان نعلبندیان درک انسانی را مورد توجه قرار می‌دهد و به بررسی دوگانگی‌های داخلی انسان‌ها و تضادهای جامعه می‌پردازد. ابرانسان نعلبندیان تمرکز خود را بر ارزش‌های انسانی و مسائل اجتماعی می‌گذارد و به تقویت ارتباطات انسانی و عدالت می‌پردازد.

### بازنمایی ابرانسان در *داود و اوریا*

*داود و اوریا* داستان رابطه داود با بئشبع و قتل اوریا را روایت می‌کند. این نمایشنامه به موضوعاتی همچون قدرت، فساد و اخلاق می‌پردازد. مشاهده بئشبع در حال استحمام باعث تحولاتی در زندگی داود می‌شود. او به‌شدت به بئشبع علاقه‌مند می‌شود و او را به قصر خود دعوت می‌کند. با وجود اینکه می‌داند بئشبع همسر اوریا، یکی از وفادارترین سربازان اوست، رابطه خود با او را ادامه می‌دهد. سپس برای اینکه مزاحمتی برای این رابطه وجود نداشته باشد، دستور می‌دهد که اوریا به خط مقدم نبرد فرستاده شود تا کشته شود. سرانجام داود که به نقش خود در مرگ اوریا واقف است به گناه خود اقرار می‌کند و بر سر مزار اوریا می‌رود و طلب بخشش می‌کند.

این نمایشنامه دارای ویژگی‌های ادبی خاصی است که اهمیت آن برای مخاطب پررنگ‌تر می‌شود. برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف. استفاده از زبان شعری و تصویری: نمایشنامه *داود و اوریا* با استفاده از زبان شعری و تصویری، خواننده را به دنیای پرشور و پرجنب‌وجوش دعوت می‌کند و باعث محکم‌شدن چسبندگی خواننده به داستان می‌شود.

ب. ترکیب داستان با تاریخ: نمایشنامه *داود و اوریا*، داستان حقیقت‌گونه‌ای را به تصویر می‌کشد که در آن، رخداد‌های تاریخی با داستان فردی تلفیق شده است.

پ. پرداخت به مسائل اجتماعی: در نمایشنامه *داود و اوریا* به مسائل اجتماعی مانند قدرت، فساد، اخلاق و... پرداخته شده است.

ت. توصیف شخصیت‌های پویا: شخصیت‌های نمایشنامه، شخصیت‌هایی پویا و



پرشور هستند که باعث می‌شود خواننده، هم به آن‌ها علاقه‌مند باشد و هم از برخی از آن‌ها ترس و نگرانی در دل داشته باشد.

ث. استفاده از ساختار: یکی دیگر از ابعاد مهم ادبی در نمایشنامه داود و اوریا ساختار آن است. داستان به سه قسمت تقسیم می‌شود: وسوسه داود، نافرمانی اوریا و خیانت داود. این ساختار نه تنها به سازمان‌دهی روایت کمک می‌کند؛ بلکه بر موضوعات کلیدی وفاداری، قدرت و خیانت نیز تأکید می‌کند.

در نمایشنامه داود و اوریا، داود بیشتر ویژگی‌های ابرانسان نیچه را داراست. آنچه او انجام می‌دهد، رویارویی آشکار با اصول اخلاقی و سیستم ارزش‌های حاکم است. داود قطعاً از صدای وجدان و روش حقیقت‌گفتن خود پیروی می‌کند که مطابق ایدئال‌های یک ابرمرد در مواجهه با یک سیستم دینی تثبیت‌شده است. او بر ترس و خرافه پیشین بشر فائق می‌آید و رهایی و آزادی واقعی را تجربه می‌کند. او این حق را برای خود قائل است که از قید و بندهای هر نهادی که سعی می‌کند ایمان دینی را متقل کند، فراتر رود. او سنت‌های تعیین‌شده توسط گذشتگان را رها می‌کند و از اصول اخلاقی خود پیروی می‌کند. داود پله‌های معنویت را طی کرده و کامل شده است؛ جهان و واقعیت‌های آن را می‌پذیرد و خود را از جهان‌های خیالی جدا می‌کند. او در برابر خودفریبی مفاهیم اخلاقی قیام می‌کند و سعی می‌کند فراتر از خیر و شر زندگی کند؛ البته داود سختی بسیاری هم کشید: «سی سال می‌گریست و از گریستن نه شب و نه روز نیاورد... و تا آخر عمر بدین حال بودی و راهبان بسیار نزد وی آمدی و با وی بگریستی» (نعلبندیان ۱۶۳). با این وجود، داود از جمله کسانی است که همان‌طور که نیچه در چنین گفت زرتشت اظهار می‌دارد: «خود را برای زمین فدا می‌کند، تا روزی زمین متعلق به ابرمرد شود» (نیچه: ۲۵). اگر بخواهیم به دگردیسی سه‌گانه ابرانسان نیچه اشاره کنیم، داود نیز از مرحله نخست که انسانی اطاعت‌گر و مقید به ارزش‌هاست عبور می‌کند و در ابتدای نمایشنامه می‌بینیم که وارد مرحله دوم می‌شود که در برابر ارزش‌های حاکم مقاومت می‌کند و آن‌ها را به چالش می‌کشد؛ از این‌رو است که در صحنه دوم، میکال که ارزش‌های داود را ضدارزش تلقی می‌کند، با اعتراض و واکنش انتقادی داود مواجه می‌شود:

میکال: نمی‌خواهم ترا حقیر ببینم.

داود: این از مهر بسیار توست.

میکال: ولیکن کارها می‌کنی که در چشمان، پست و خوار می‌نشیند.

داود: چه می‌گویی؟

میکال: چرا مردی چون تو باید بدین‌گونه با مردمان بیامیزد، با ایشان بخواند

و با ایشان

برقصد؟

داود: من شادم.

میکال: شادی بزرگان با شادی کهتران فرق‌ها دارد.

داود: کهتران کدام‌اند؟

میکال: آنان که باید تابوت خداوند را بر دست برند و پیشاپیش آن برقصدند.

داود: ما همه از اویمیم در این شادی که بر او می‌کنیم، بزرگی و کوچکی نیست.

همه

تصویری از اویمیم (نعلبندیان ۱۵۱).

در اینجا داود به‌عنوان ابرانسان، به جایگاهی رسیده است که وضع موجود، میکال و ارزش‌های اخلاقی را به چالش می‌کشد و از آن‌ها عبور می‌کند.

نیچه معتقد است که راه خوشبختی باید از «قوانین ناشناخته خود ناشی شود و تجویزهای بیرونی فقط می‌تواند مانع آن شود» (Nietzsche 1881:63). غرایز و وجدان احتمالاً نیروی محرکه‌ای هستند که یک روح آزاد برای زیر سؤال بردن دستورات متعصبانه و قوانین مذهبی غلط که به نظر می‌رسد ذهن‌های نجیب را فلج می‌کند، لازم دارد.

همانند ابرانسان نیچه، داود نیز اصالتی معصومانه دارد؛ لیکن ارزش‌های جدیدی را خلق می‌کند. مرحله سوم دگردیسی داود، بازگشت به معصومیت و اصالت کودکانه و طبیعت‌گریزی خود است. او خودخواهی و منیت را از خود دور می‌کند و هرآنچه از لذت‌ها و شادی‌ها تجربه می‌کند را برای همگان می‌خواهد. داود اصل ذات خود را ملاقات می‌کند و بدون تعصب و شرط‌شدگی، حضور خالص و ناب خود را به نمایش می‌گذارد. او تجلی آگاهی و نور است که موفق می‌شود دوباره خودش را بیافریند و متولد شود. همه پرده‌ها و نقاب‌ها را کنار می‌گذارد و خویشتن خود را ملاقات می‌کند. داود به خود واقعی‌اش متصل می‌شود؛ مانند کودکی شاد، خالص و بی‌آلایش می‌شود. شاید به این دلیل است که وقتی او ذات کودکانه و خالص خود را آشکار می‌کند، «از آسمان عزت ندای وحی آمد که: ... داود، دعای تو را نیوشیدیم و گناهت به عفو خود پوشیدیم و توبه تو پذیرفتیم و بر تو رحمت کردیم» (نعلبندیان ۱۶۲).

نیچه ابرانسان را به‌عنوان یک شیوه زندگی و به‌عنوان راهی برای جلوگیری از نیهیلیسم پیشنهاد کرده است. بلکه گفتن به زندگی از بدیهیات اساسی است که یک فرد آزاد و رها - یک ابرمرد دارای چنین ویژگی‌ای است و تا حدی می‌تواند او را از اندیشه‌های نیهیلیستی خلاص کند. داود نیز مانند ابرانسان نیچه کسی نیست که

زندگی خود را صرفاً به روزمرگی و بدون هیچ معنایی بگذرانند؛ به عبارت دیگر، او حال را به چالش می‌کشد و آینده را خلق می‌کند. در صحنهٔ سوم، جبرئیل داود را از پرداختن به لذات جسمانی و دنیوی نهی می‌کند و می‌گوید: «از آنچه در خیال خود می‌پروری درگذر! درگذر داود!» (۱۵۲). واکنش داود نشان از تسلیم‌نشدن او در برابر روند تکراری زندگی و روزمرگی ناشی از آن است. داود قدرت نه‌گفتن خود به درخواست جبرئیل را این‌گونه نشان می‌دهد: «پس چرا من که رسولی‌ام از رسولان تو، چنین عبث به گذشتن روزان و شبان تن در دهم» (۱۵۲) و دوباره در مقابل اصرارهای پی‌درپی جبرئیل جهت تجدیدنظر در خصوص رفتار و عقیده‌اش، مصمم‌تر از قبل پاسخ می‌دهد: «اگر بلایی بر من نهی و مرا در آن ممتحن کنی، من صبر کنم چنان‌که ایشان [ابراهیم، اسماعیل و یعقوب] صبر کردند تا مگر آنجا رسم که ایشان رسیدند» (۱۵۲).

داود خدا را انکار نمی‌کند؛ بلکه در غیاب خدا، خود را جانشین او می‌پندارد. او خود را بر جای خالی خدایی می‌نشانند که فاقد ماهیتی ماورایی و فرازمینی است. داود خدا را عشق مطلق می‌داند: «اگر نسیم می‌وزد و اگر ابر می‌بارد و اگر خورشید می‌تابد، همه از این است که چگونه می‌توان راهی به این عشق مطلق برد. من هم از اویم. بر من می‌دمد و زنده می‌شوم. بر او می‌دمم و می‌میرم. نمی‌دانی؟» (۱۵۱). همانند ابرانسان نیچه، داود نیز مسؤلیت تفهیم معنای هستی را برعهده می‌گیرد و ارادهٔ خود را با ارادهٔ خلقت و کائنات یکی می‌کند. او باهوش است؛ بت خرافات و ارزش‌ها را شکسته و حقایق را از نو می‌سازد. با وجود اینکه خود را تصویری از خدا می‌داند. «ما همه از اویم... بزرگی و کوچکی نیست. همه تصویری از اویم» (۱۵۱). به زندگی و وضعیت فعلی نگاهی تحقیرآمیز، شک‌آلود و تردیدآمیز دارد. از نظر داود، هستی مطلق نیست؛ از این‌رو تلاش می‌کند خود، حقیقت هستی را تعریف و تفهیم کند و ارزش‌های خود را ایجاد و تثبیت نماید. در یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین دیالوگ‌های‌اش با جبرئیل، زندگی را تحقیر، ارزش‌ها را ویران و ارادهٔ مطلق و پندار یگانه را نفی می‌کند:

ای باد خوش که از ستیغ کوه‌ها می‌گذری، ای ابر سبک که سبک در آغوش آسمان می‌خرامی، ای غنچه‌های روبه‌شکفتن گل‌ها، ای سبزینهٔ گیاهان، ای کوه‌هایی که چنین صبور به این حقارتی که زندگی است می‌نگرید، همه مرا ببینید... مرزی مرا به خود می‌خواند که نه راست است نه کذب. راهی مرا به پیمودن می‌خواند که آن را نه نهایت، نه بدایت پیداست. مرغی با من سخن می‌گوید که هر رنگش به آنی در چشمانم می‌شکند و کلامش به هر واژه‌ای رنگی دگر می‌بازد و این‌سان است که بر این هستی موجود، مطلق

روا نیست. ترفندی چنین سخت و دیرپا به ویرانی هر پندار یگانه برمی‌خیزد (۱۶۳). داود نیز مانند ابرمرد نیچه، انسانی مافوق تصور نیست. داود صرفاً از انسانیت پیشین و تکراری خود فراتر رفته است تا امکان هدایت چنین انسانیتی به ذات اصلی‌اش را فراهم آورد. او خود را مشغول دعوت مردم به پرستش خداوند یگانه و اطاعت از فرمان‌های او و تلاشی جهت آشنایی آن‌ها با دستورات الهی نمی‌کند. او به‌راستی وارد وادی آزادی و آزادگی شده و خود را از قیدوبند ارزش‌های گذشته که شامل بیم و جهل و خرافه حاکم بر افکار و باورهای بشر است، رها می‌کند؛ به‌عنوان مثال، وقتی در صحنه دهم، داود از بارگاهش بیرون می‌آید و اوریا را مشاهده می‌کند که «علی‌رغم تمام دستورات داود پیش زنش نرفته است» (۱۵۹)؛ بلکه خود را وقف داود و ایمان به وی کرده است، عکس‌العمل بسیار شدیدی نشان می‌دهد که نتیجه آن، مرگ اوریا است. به نظر می‌رسد که اوریا به اصول تثبیت‌شده و سنتی پایبند است که این برخلاف دیدگاه داود است. درحقیقت، نحوه عکس‌العمل داود به دنباله‌روی کورکورانه و محض اوریا از باورها و اعتقادات دینی و مذهبی‌اش، چالشی غیرمستقیم برای پیروی از پیامبران و ارزش‌های رایج است.

داود نیز مانند ابرانسان نیچه با متافیزیک سرسازگاری ندارد و جسم را بر جان ترجیح می‌دهد. او ارزش‌های مادی را ترجیح داده است و عمیقاً دل در گرو خوشی‌ها و شادی‌های زمینی دارد؛ از این‌رو است که وقتی مرغ زیبا به سویش می‌آید تا سرانجام تن بث‌شعب (همسر اوریا) را در اختیار گیرد، به‌آسانی دل می‌بازد و مجذوبش می‌شود:

می‌خرامد و دل می‌برد با دوصد رنگ جادو.

... پیش من بیا.

... پیش من بیا.

می‌گیرمش.

... بدین جمال. می‌خرامد و دل می‌برد. رفتن نمی‌توانم. بازنگریستن نمی‌توانم. نور از چشمانم و نیرو از دستانم می‌رود. دل در سینه‌ام می‌تپد (۱۵۳).

همانند کودکی معصوم، برای داود نیز هیچ چیز در گذشته و آینده، مهم‌تر از زمان حال یا به‌طور دقیق‌تر، لذت و شادی در زمان حال نیست. به این دلیل است که وقتی داود در صحنه یازدهم در پی مرغ، حرکت می‌کند تا به دیدار بث‌شعب برود، ناگهان بنده‌ای از بندگانش به دادخواهی نزدش می‌آید؛ ولی آن‌چنان شادی و لذت لحظه دیدار با بث‌شعب او را در خود غرق کرده است که تلاش می‌کند آن فرد را دور کند:

داود: تو که هستی؟

مرد: بنده‌ای از بندگان تو.

داود: چه می‌خواهی؟ از کجا آمده‌ای؟

مرد: به دادخواهی آمده‌ام.

داود: برو که سخت پریشانم. وقتی دیگر بیا (۱۶۱).

فرستادن اوریا به خطرناک‌ترین و سخت‌ترین نقطه خط مقدم نبرد نیز دقیقاً به این دلیل است که مانع و مزاحمی برای لذت‌بردن و کامجویی از ب‌ش‌ش‌ع وجود نداشته باشد. داود حتی خطر شکست در جنگ را می‌پذیرد و اوریا را به کام مرگ می‌کشاند؛ ولی از بودن با ب‌ش‌ش‌ع دست نمی‌کشد؛ البته همان‌طور که کودک، شادی خود را با دیگران تقسیم می‌کند، داود نیز شادی را تنها برای خودش نمی‌خواهد؛ بلکه هدفش این است که آن را با دیگران به اشتراک گذارد: «پس اوریا آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشد و او را مست کرد...» (۱۵۹).

داود فردی نیرومند و قوی است که حیات زمینی را با برخورداری از لذت‌های جسمانی تجربه می‌کند و به محدودیت‌های اخلاقی برده‌وار، پشت‌پا می‌زند. با وجود اینکه پیغمبر خداست، اصول و ارزش‌های تثبیت‌شده قبل از خود را واژگون می‌کند و ارزش‌های تازه‌ای می‌آفریند که یکی از آن‌ها پاسخ و توجه به غریزه لذت‌جویی و کامجویی است. در مواجهه با زیبایی زمینی به هیچ‌وجه تلاش نمی‌کند که احساسات خود را مخفی کند. او به ارزش‌های پیش از خود که خواهان محدودیت احساس و انگیزه است، پشت می‌کند. داود سرکوب احساسات و امیال جسمانی را بر نمی‌تابد و به‌صراحت تمایل خود به ب‌ش‌ش‌ع را بروز می‌دهد.

اولین بار که ب‌ش‌ش‌ع را می‌بیند آن‌چنان مجذوبش می‌شود که گویی عقل و هوشش را از دست داده است: «ایستادن نمی‌توانم. نشستن نمی‌توانم. دل در سینه‌ام می‌تپد. ... نفسم می‌رود» (۱۵۳-۱۵۴) و این‌گونه است که ب‌ش‌ش‌ع را به بارگاه خود دعوت می‌کند، با او ملاقات می‌کند و سرانجام تنش را از آن خود می‌کند. پس از آن به داود وحی می‌شود که بر سر خاک اوریا رود و طلب حلالیت کند تا بخشیده و آمرزیده شود: «بازگرد و به او بگوی: من زن تو خواستم و به او رسیدم. از من راضی شو و مرا به‌حل کن» (۱۶۲). به‌علاوه، داود این کار خود را اشتباه نمی‌داند و ب‌ش‌ش‌ع را نیز متقاعد می‌کند که «هیچ گناهی پیش نیامده» (۱۶۲) و اوریا را نیز به ادامه زندگی با ب‌ش‌ش‌ع امر می‌کند: «داود: به اوریا می‌گویم بیاید آنجا. / زن: پیش تو. / مرد: با تو بماند. با تو بخوابد. / داود: و بدین‌سان همه چیز تمام است» (۱۵۷). نیچه میل به قدرت را انگیزه اصلی بشر می‌داند و معتقد است که منبع تغذیه تمام انگیزه‌های بنیادین که موجب بروز رفتارهای ما هستند، همین میل

به قدرت است. داود نیز مانند ابرانسان نیچه میل به قدرت دارد و در این زمینه هیچ‌گونه محدودیت اخلاقی را نمی‌پذیرد. او ابرمردی قوی، شجاع و بااراده است که قوانین و اصول اخلاقی قدیمی و سنتی که توده مردم را به بردگی کشانده است، در هم می‌کوبد و به دنبال آن است که انسان را از وابستگی کودکانه به خدا برهاند. داود در پی تأیید آن نوع زندگی است که در آن انسان شاد، آزاد و خلاق باشد؛ از این‌رو است که در صحنه دوم، میکال او را در این خصوص مورد سرزنش قرار می‌دهد: «چرا مردی چون تو باید بدین‌گونه با مردمان بیامیزد، با ایشان بخواند و با ایشان برقصد؟» (۱۵۱) و پاسخ داود که «من شادم» (نعلبندیان: ۱۵۱)، به صراحت نشان از اهمیت شادی و آزادی برای او و نیز رهاکردن ارزش‌های گذشته است.

همانند ابرانسان نیچه که انسانی نیرومند و تأثیرگذار است و به زندگی زمینی دلبستگی فراوانی دارد و به معنویات و پندارهای خیالی باوری ندارد و هدفش کسب قدرت و نیرومندی است، برای داود نیز قدرتمندبودن و باقی ماندن در قدرت، دارای اهمیت زیادی است. داود نیز مانند ابرانسان نیچه، از غریزه، احساس و حس آفرینندگی خود استفاده می‌کند، عقل و دانش را کنار می‌گذارد و زندگی زمینی توأم با شادی و لذت جسمانی را تجربه می‌کند. به همین دلیل است که کارایی غریزه و لذت جسمانی برایش اهمیت فراوانی دارد؛ تا جایی که با ارسال نامه‌ای به یوآب یکی از فرماندهان جنگ اوریا را به خط مقدم نبرد می‌فرستد و باعث مرگش می‌شود تا شرایط کام‌جویی از بئش‌شبع را به‌گونه‌ای رقم زند که مانعی در این مسیر وجود نداشته باشد و این‌گونه قدرت‌گرایی کامل خود را به‌نمایش می‌گذارد: «بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته به دست اوریا فرستاد. و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در مقدم جنگ سخت بگذارید و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد» (۱۵۹)؛ از این‌رو، داود بدین‌گونه می‌تواند حس قدرت‌گرایی خود را تقویت کند تا در خدمت تمایلات جسمانی‌اش قرار گیرد که این، از نظر نیچه، کمال ابرانسان است؛ به عبارت دیگر، کمال داود مانند کمال ابرانسان در قدرت و توانایی اوست.

از طرف دیگر، داود نیز مانند ابرانسان نیچه می‌تواند بر زندگی دیگران تأثیر گذارد؛ به عبارت دیگر، از آنجاکه داود ارزش‌ها و اصول اخلاقی خاص خود را داراست و مستقل از دیگران است، به‌آسانی بر زندگی دیگران که ارزش‌های ازپیش‌تعیین‌شده دارند و گوسفندوار اصول و ارزش‌های حاکم بر جامعه را پذیرفته‌اند، تأثیر می‌گذارد و بر آن‌ها مسلط می‌شود؛ به‌عنوان مثال، اوریا که خود و زندگی‌اش را وقف داود کرده است، به‌شدت تحت تأثیر داود است و در این راه قربانی می‌شود: آقیم مرا فرمان می‌دهد که به خانه روم. اما مگر می‌توانم؟ از کوی او مگر می‌توانم؟ ...

وای بر من اگر از در کوی او قدمی آن‌سوتر روم. بندگان آقايم همه بر این در مقیم‌اند. من چگونه می‌توانم از این خاک و از این چادرها دل برکنم و به خانه روم. آری، می‌دانم که بانویم مرا چشم به راه است؛ اما دریغ بر آن دلی که از این خانه کنده شود و دریغ بر آن دلی که به آن خانه بسته شود. کاش می‌توانستم بانویم را چون ارمغانی به قدمگاه آقايم داود بسپارم. ... ما همه مردان اوییم. در راه او، برای او. جنگی را می‌بریم و به جنگی دیگر می‌رویم. باشد که به فرجام، کشته راه او شویم و سرانجام، لبخندی از رضای او ببینیم (۱۵۸). به این ترتیب، نعلبندیان نیز در این نمایشنامه، انسانیت را به‌سان پلی به تصویر می‌کشد که باید از روی آن عبور کرد تا زمینه ظهور انسانیتی والاتر-ابرمرد- و انسانی پدید آید. به این دلیل است که نعلبندیان نیز مانند نیچه، داود را ابرانسانی نشان می‌دهد که از خلاقیت، آزادی و اقتدار خود برای حل مشکلات استفاده می‌کند. برای این کار، داود بر وضعیت موجود چیره می‌شود، از وضعیت انسانی کنونی عبور می‌کند و معنای جدیدی از زندگی و هستی را فراهم می‌آورد.

لازم به ذکر است که ابرانسان نیچه و نعلبندیان تفاوت‌هایی نیز با هم دارند. تفاوت اصلی بین آن‌ها در نگرش آن‌ها به قدرت و مسوولیت است. ابرانسان نیچه به بالاترین شکل از بشر اشاره دارد. او فردی است که خود را از طبقات پایین‌تر جدا کرده، بالاتر از بقیه انسان‌ها قرار دارد و قادر است به شکل خلاقانه‌تری زندگی کند. درواقع، ابرانسان نیچه یک هدف است که همواره در پی آن هستیم؛ اما ابرانسان نعلبندیان به فردی اطلاق می‌شود که با تلاش جهت تحقق خصوصیات و خواسته‌های خود، به حالت و قابلیت‌های جدیدی بالاتر از یک انسان معمولی رسیده است. علاوه بر این، ابرانسان نعلبندیان متعلق به قدرت و نظام قدرت است. ضمناً با توجه به جایگاه اجتماعی خود، تا حدودی مغرور و خودپسند است. او بیشتر، جهت‌گیری‌های مادی دارد و برای رسیدن به آن، روابط اجتماعی را به چالش می‌کشد.

در نمایشنامه داود و اوریا، نعلبندیان ابرانسان نیچه را به دو شکل بومی‌سازی

کرده است:

الف. از طریق تغییرات در شخصیت داود: نعلبندیان در ابتدا داود را به‌عنوان شخصیتی پر قدرت، هوشمند و پرجرات نشان می‌دهد که مصمم است به هدف خود؛ یعنی حفظ قدرت و جایگاه خود برسد. با این حال، در پایان نمایشنامه، داود به‌عنوان شخصی ضعیف به تصویر کشیده می‌شود که باید برای جبران خطای خود از اوریای کشته‌شده طلب بخشش کند.

ب. با استفاده از شخصیت‌پردازی: نعلبندیان از مفهوم ابرمرد به‌عنوان استعاره‌ای از پتانسیل انسانی یا به‌عنوان نقدی بر هنجارها و انتظارات اجتماعی استفاده می‌کند.

او با شخصیت‌پردازی دقیق، شخصیت داود را به‌گونه‌ای بومی‌سازی کرده است که مخاطب فارسی‌زبان با خصوصیات و رفتار داود آشنایی پیدا می‌کند. این کار باعث شده تا فلسفه‌ی نیچه در قالب داستان *داود و اوریا* به صورت بومی‌سازی‌شده برای مخاطب فارسی‌زبان قابل فهم باشد؛ به بیانی دیگر، نمایشنامه‌ی *داود و اوریا*، تطبیق مدرن داستان کتاب مقدس پادشاه داود و اوریاست. این نمایشنامه، انتقادی به نظام شاهنشاهی در ایران، آیین حکومت و سیاست‌های سلطه‌گرایانه آن است. شخصیت داود در این نمایش به‌عنوان یک ایرانی‌سان که بالاتر از قانون و اخلاق است، به تصویر کشیده شده است.

### نتیجه

رابطه بین ادبیات و فلسفه رابطه‌ای نزدیک است. نقطه اتصال ادبیات و فلسفه، زبان است. از آنجاکه کاربرد زبان از طریق ادبیات صورت می‌گیرد، فیلسوف از آن به‌عنوان ابزاری برای انتقال مفاهیم خود به خواننده استفاده می‌کند. با وجود اینکه ادبیات عمدتاً متکی به زبان است، به معنا و محتوا نیز نیازمند است که تأمین‌کننده آن، فلسفه است. در واقع، موضوعات فلسفی، جهان‌بینی مورد نیاز ادیب را فراهم می‌آورد که او نیز آن را در اثر ادبی خود بروز می‌دهد؛ از این‌رو است که اندیشه‌های فیلسوفانی چون نیچه در آثار نویسندگان و ادیبان مختلف دنیا به‌طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفته است؛ به‌عنوان مثال، همان‌طور که نیچه به تمام بنیان‌های مسیحیت و سنت‌های پذیرفته شده پشت‌پا می‌زند، نعلبندیان نیز پایه‌های نمایش و ادبیات ایران را به چالش می‌کشد و فرومی‌ریزد. عناوین طولانی برخی از آثارش (مانند *پژوهشی ژرف و سترگ در سنگ‌واره‌های قرن بیست و پنجم زمین‌شناسی یا چهاردهم، یا بیستم فرقی نمی‌کند و یا قصه غریب سفر شاد شین شنگول به دیار آدم‌کشان و امردان و جدامیان و دزدان و دیوانگان و روسپیان و کاف‌کشان*) و رسم‌الخط خاص و عجیبش (سندلی به‌جای صندلی، مسلن به‌جای مثلاً و غیره)، بیانگر سرپیچی او از پذیرش قوانین کاملاً قراردادی گذشته است؛ از این‌رو او نیز مانند نیچه به‌نوعی در حال جدال با سنت‌ها و قراردادهای نانوخته؛ اما لازم‌الاجراست.

نیچه به‌دلیل اظهارنظر خود در مورد اینکه چگونه، در عصر جدید، آزادی سوژه با فروپاشی یقین اخلاقی در جهان همراه است، تأثیر چشمگیری بر اندیشمندان قرن بیستم گذاشت. او ابرمرد را به‌عنوان راهی برای یافتن یک مسیر اخلاقی جدید پیشنهاد می‌دهد که استقبال از زندگی را افتخار می‌داند نه رد آن را. انگیزه ایرانی‌سان، عشق به این دنیا و زندگی است. او حقیقت را در خود و طبیعت جست‌وجو می‌کند



نه در کتب آسمانی و قوانین. ابرمرد دارای همتی بلند است و در برابر سختی‌ها خسته و دلخور نمی‌شود. او تلاش می‌کند تا به بالاترین حد کمال خود برسد؛ به عبارت دیگر، ابرمرد شیوه‌ای از زندگی است که در مقابل نظام ارزش‌ها قرار دارد.

با حس تحسین‌برانگیزی از فردیت و اراده مصمم، داود سعی می‌کند پوچی اصول و ارزش‌های اخلاقی تثبیت‌شده گذشته که افراد زیادی را گوسفندوار به دنبال خود کشانده است، ثابت کند. در نمایشنامه داود و اوریا، مخاطب با اثری روبه‌رو است که به واسطه نقش ابرانسانی داود، ماوراءالطبیعه نفی می‌شود. به همین دلیل، مخاطب می‌تواند نفوذ تفکر نیچه را در داود و اوریا ردیابی کند. نعلبندیان از طریق تئاتر، اندیشه‌های عمیق غالباً فلسفی و جهان‌نگری ژرف خود را به مخاطب منتقل می‌کند. می‌توان نعلبندیان را به‌عنوان فیلسوف-نمایشنامه‌نویسی در نظر گرفت که تقریباً تمام ویژگی‌های ابرانسان نیچه را در داود مدنظر دارد و از این‌رو می‌تواند به‌طور موقت به مقام فیلسوف افتخاری ارتقا یابد.



## منابع

- اکبری بیرق، حسن و مریم اسدیان (پاییز و زمستان ۱۳۹۰). «مقدمه‌ای بر رابطه ادبیات و فلسفه». *زبان و ادب فارسی*، سال شصت و چهارم، شماره ۲۲۴، صص. ۱-۲۳.
- اکوان، محمد و الهام ناظم (زمستان ۱۳۹۲). «معنا و مفهوم آموزه آرمان‌گونه ابرمرد در اندیشه نیچه و شاملو». *مطالعات نقد ادبی (پژوهش ادبی)*، شماره ۳۳، صص. ۶۳-۹۰.
- امجد، حمید (۱۳۹۸). «خوانش نعلبندیان در متن زمانه‌اش». در *دفترهای تئاتر: مجموعه مقالات، آثار و گفت‌وگوها*. دفتر شانزدهم، صص. ۷۰-۹.
- رهبر، عباس‌علی و محسن سلگی (پاییز ۱۳۸۹). «منتجی‌گرایی فیلسوفانه زمینی و قدسی: فردریش نیچه و احمد فردید». *مشرق موعود*، سال چهارم، شماره ۱۵، صص. ۱۶۵-۱۸۸.
- عاطفه، جواد و عاطفه پاکبازنیا (۱۳۹۴). *دیگران عباس نعلبندیان*، تهران: میلکان.
- عیبیدی، سهند (۱۳۹۸). «تجربه نابسندۀ نعلبندیان‌بودن». در *دفترهای تئاتر: مجموعه مقالات، آثار و گفت‌وگوها*، دفتر شانزدهم، صص. ۹۷-۱۱۶.
- عزیزخانی، احمد و حمزه عالمی چراغعلی (پاییز و زمستان ۱۳۹۲). «نظریه ابرمرد و نقد آن از منظر آموزه‌های دینی و مبانی عقلی». *انسان‌پژوهی دینی*، دوره دهم، شماره ۳۰، صص. ۱۳۵-۱۵۵.
- علوی‌تبار، هدایت و سیده‌آزاده امامی (بهار و تابستان ۱۳۹۲). «طلوع "ابرانسان" در سپهر اندیشه نیچه». *متافیزیک*، دوره چهل و نهم، شماره ۱۵، صص. ۷۷-۹۶.
- علوی‌زاده، فرزانه و سیده‌مریم فضائلی (پاییز و زمستان ۱۴۰۰). «بررسی و تحلیل رویکردهای بینارشته‌ای زبان‌شناسی، مطالعات فرهنگی و هنر در پژوهش‌های ادبی». *ادبیات تطبیقی*، سال چهاردهم، شماره ۲۵، صص. ۱۷۹-۲۰۷.
- فولادوند، حامد (۱۳۸۴). «جاذبه نیچه در ایران امروز». *بازتاب اندیشه*، شماره ۶۲، صص. ۴۸-۵۵.
- نعلبندیان، عباس (۱۳۹۸). «داود و اوریا». در *دفترهای تئاتر: مجموعه مقالات، آثار و گفت‌وگوها*. دفتر شانزدهم، صص. ۱۵۰-۱۶۴.
- نیچه، فردریش ویلهلم (۱۳۸۷). *چنین گفت زرتشت: کتابی برای همه‌کس و هیچ‌کس*. ترجمه داریوش آشوری. تهران: آگاه.
- Nietzsche, Friedrich (1924). *The Antichrist*. Mencken H. L. Trans. New York: Alfred A. Knopf, Inc.
- Nietzsche, Friedrich (1881). *Daybreak*. Translated by Reginald Hollingdale, edited by Maudemarie Clark and Brian Leiter, Cambridge: Cambridge UP.

Nietzsche, Friedrich (2005). *Twilight of the Idole*. Edited by Aeron Ridley and Judith Norman, New York: Cambridge University Press.

Copleston, Frederick (1963). *A History of Philosophy: Fichte to Nietzsche*. Vol. 12. Kent: Burns and Oates.

Cybulska, Eva (2015). "Nietzsche's Übermensch: A Glance behind the Mask of Hardness." *Indo-Pacific Journal of Phenomenology*, 15:1, 1-13. DOI:10.1080/20797222.2015.1049895

Exir, Mohammad and Alireza Anushiravani (2020). "Bahman Forsi's The Vase and The Asylum and Harold Pinter's Absurdism." *International Journal of Innovation, Creativity and Change*, 14:5. 133-145.

Klein, Julie Thompson and William H. Newell, eds. (1998). *Advancing Interdisciplinary Studies, Interdisciplinarity: Essays from the Literature*. New York: College Entrance Examination Board.

Lavine, T.Z. (1984). *From Socrates to Sartre: The Philosophical Quest*. New York: Bantam Books.

Mercier, Jean L. (2002). *From Socrates to Wittgenstein*. India: Asian Trading Corporation.

[https://webcache.googleusercontent.com/search?q=cache:vJBtEHbtt0MJ:https://www.ijicc.net/images/Vol\\_14/Iss\\_5/14510\\_Exir\\_2020\\_E\\_R.pdf+&cd=3&hl=en&ct=clnk&gl=ir](https://webcache.googleusercontent.com/search?q=cache:vJBtEHbtt0MJ:https://www.ijicc.net/images/Vol_14/Iss_5/14510_Exir_2020_E_R.pdf+&cd=3&hl=en&ct=clnk&gl=ir)

## A Study of Nietzsche's Concept of *Übermensch* in *David and Uriah* by Abbas Nalbandian

Mohammad Exir<sup>1</sup> 

### Abstract

Seasoning his dialogues with politics, philosophy and various other subjects, Abbas Nalbandian presents his argument about the mirage of truth through poetic and literary expressions. Although Nalbandian has been influenced by Western philosophers and playwrights, he has been successful in localizing such influences in his works. Reading *David and Uriah* from the perspective of the Nietzschean *Übermensch* shows that not only does Nalbandian transform this concept into an artistic work, but also he uses it both as an ideological springboard and a structural element in organizing his play. The present paper emphasizes the importance of reading *David and Uriah* through a Nietzschean interpretive framework and explores the role that Nietzsche's thought plays in this work. The methodology is, therefore, comparative and interdisciplinary. We discuss the ways in which Nietzsche's idea contributes to a new understanding of *David and Uriah's* main character and the play's artistic form. Moreover, the paper shows the ways in which this knowledge provides readers with a better understanding of the playwright as an artist and an individual. The findings of this study demonstrate how Nalbandian, by drawing on Nietzschean philosophy, has localized and appropriated the concept of *Übermensch* in *David and Uriah* and, thus, enriched Persian literature.

**Keywords:** Nietzsche, *Übermensch*, Abbas Nalbandian, interdisciplinary studies, *David and Uriah*

<sup>1</sup> Ph. D. in English Language and Literature, Department of English Language and Literature, Bushehr branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran [Mohammad.Exir@iaiu.ac.ir](mailto:Mohammad.Exir@iaiu.ac.ir)

#### How to cite this article:

Mohammad Exir. "A Study of Nietzsche's Concept of *Übermensch* in *David and Uriah* by Abbas Nalbandian". *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities*, 3, 2, 2023, 121-148. doi: 10.22077/islsh.2023.5927.1197



Copyright: © 2023 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).